

باسمه تعالی

- ۱..... **دلیل چهارم: محذور اثباتی**
- ۲..... **جواب از استدلال شهید صدر**
- ۳..... **مقام پنجم: حجیت قطع مختص قاطع است**

موضوع: حجج و امارات/ قطع / حجیت قطع مختص قاطع است

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات قبل در مقاماتی در مورد قطع بحث شد. در مقام چهارم در مورد امکان ردع از قطع بحث شد، که نتیجه این شد که ردع از قطع محذور ثبوتی یا اثباتی ندارد. در این جلسه وارد مقام پنجم یعنی اختصاص حجیت قطع به قاطع خواهیم شد.

دلیل چهارم: محذور اثباتی

همانطور که گفته شد شهید صدر قائل است اگر شارع ترخیص در مخالفت تکلیف مقطوع دهد، محذور ثبوتی نداشته و تنها محذوری اثباتی دارد. محذور اثباتی این است که شارع نمی تواند این تکلیف را به مکلف قاطع برساند (شارع «بما هو شارع» نمی تواند، هر چند «بما هو عالم بالغیب» می تواند به کسانی که قطع خاطی دارند برساند). این محذور اثباتی با توجه به مبنای ایشان در جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری است که به طور اجمال به آن اشاره می شود.

در نظر شهید صدر در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی، تراحم در سه مرحله وجود دارد: مرحله ملاک؛ و مرحله امتثال؛ و مرحله حفظ ملاک؛ تراحم در مرحله حفظ ملاک به این معنی است که نمی شود شارع ملاک های خود را (لزومی و ترخیصی) با هم حفظ نماید. یعنی باید ملاک لزومی فدای ملاک ترخیصی شود، و یا ملاک ترخیصی فدای ملاک لزومی شود. شارع با نظر به تکالیف مقطوع نزد مکلف، درمی یابد که در برخی موارد قطع به واقع اصابه نموده لذا ملاک لزومی دارد؛ و در برخی موارد قطع به واقع اصابه نکرده لذا ملاک ترخیصی دارد. وقتی شارع تمام قطع های مکلفین را لحاظ نماید، ملاک ترخیصی برایش اهم می شود (مثلاً به این دلیل که درمی یابد تعداد قطع های خاطی بیشتر است یا دلیل دیگر)، لذا اذن یا ترخیص در مخالفت تکلیف مقطوع می دهد تا بر ملاک های ترخیصی خودش که اهم است، تحفظ نماید.

با توجه به این مبنای ایشان در جمع بین حکم واقعی و ظاهری، در مورد ظنون و احتمال مشکلی نیست، اما این ترخیص قابل ایصال به مکلف قاطع نیست؛ زیرا هر مکلف قاطع به تکلیف فعلی، قطع به مصیب بودن قطعش نیز دارد (یعنی قطع دارد که این قطعش خاطی نیست). با توجه به این نکته که این ترخیص شارع برای کسانی است که قطع خاطی دارند تا ملاک شارع حفظ شود، پس خودشان را مخاطب ترخیص نمی بیند. به عبارت دیگر هر مکلف قاطعی می داند که هر چند خطاب ترخیص لفظاً

شامل وی می‌شود، اما روحاً و لَباً شامل وی نیست. تمام مکلف‌های قاطع خود را حقیقۀ مخاطب این ترخیص شارع ندانسته، و خود را روحاً خارج از خطاب می‌بینند. وقتی مکلفین قاطع خود را مرخص ندانند، پس ترخیص مولی هرگز به آنها واصل نخواهد شد. در نتیجه صدور چنین ترخیصی از مولی لغو بوده و محال است.^۱

جواب از استدلال شهید صدر

به نظر می‌رسد این فرمایش نیز تمام نیست و ترخیص کاملاً قابل ایصال است. توضیح اینکه هرچند هر قاطعی، قطع به اصابه قطعش نیز دارد (زید اگر قطع دارد الآن روز است قطع هم دارد که این قطع مصیب است)، اما هر مکلف قاطع این را نیز می‌داند که شارع برای حفظ ملاک‌های ترخیصی راهی ندارد جز اینکه ترخیص در مخالفت دهد هم به قاطع مصیب و هم به قاطع خاطی؛ پس هر مکلف قاطعی می‌داند ترخیص مولی در مخالفت تکلیف مقطوع، هم شامل وی است که قطع به اصابه دارد، و هم شامل قاطع‌های دیگر؛ بنابراین این ترخیص قابل ایصال بوده و مکلف قاطع هم خود را مرخص می‌بیند. به عبارت روشن‌تر وقتی زید قطع به اصابه قطعش دارد، می‌داند که تمام قاطعین هم قطع به اصابه قطع خود دارند. پس می‌داند مولی برای حفظ ملاک ترخیصی راهی ندارد مگر اینکه به قاطع مصیب و خاطی هر دو ترخیص دهد (یعنی فقط با ترخیصی که شامل مصیب هم بشود، به غرض خود خواهد رسید، پس خطاب ترخیصی را شامل خودش هم می‌داند)، و می‌داند که مولی با این ترخیص در مخالفت تکالیف مقطوع (به قطع مصیب یا خاطی)، مثلاً ۷۰ درصد از ملاکات خود را حفظ می‌کند.

در نتیجه ترخیص در مخالفت تکلیف مقطوع، هیچ محذور ثبوتی یا اثباتی ندارد. یعنی ممکن است شارع ترخیص در مخالفت تکالیف قطعیه دهد، اما اگر اماره بر تکلیفی باشد ترخیص در مخالفت آن ندهد؛ زیرا این ترخیص قابل ایصال است و تمام قاطعین خود را مرخص می‌بینند هرچند خود را مصیب هم می‌دانند. لذا ردع از عمل به قطع ممکن است و الغاء حجیت قطع محذوری ندارد هرچند حجیت قطع ذاتی است.

۱. بحوث فی علم الاصول، ج ۴، ص ۳۳: «و اما إذا كان القطع بحکم إلزامی و أريد جعل حکم ظاهری ترخیصی فأیضاً غیر معقول، لأنه إن كان نفسياً ففیه مشكلة التضاد فی المبادی، و إن كان طریقياً ناشئاً عن التزام بین الملاكات الواقعية الترخیصية و الإلزامية و تقديم مصلحة الترخیص علی الإلزام فمثل هذا الحكم الطریقى لا يمكن أن يكون مؤمناً و معذراً للمكلف، لأن القاطع یرى ان قطعه یصیب الواقع دائماً فهو بهذا یرى انه یستطیع أن یحفظ الملاك الإلزامی للمولی من دون التزام، أى انه یرى عدم شمول الخطاب له روحاً و ملاکاً و إن كان شاملاً خطاباً و من باب ضیق الخناق علی المولی بحيث لو كان یمكنه أن یستثنیه لاستثناءه- بحسب نظره- و مثل هذا الخطاب لا یكون معذراً عقلاً. و الحاصل جعل الخطاب الظاهری فی مورد القطع لا یعقل لا نفسياً لاستلزامه التضاد، و لا طریقياً لأن القاطع یرى نفسه مستثنی عن الخطاب روحاً و ملاکاً و إن كان مشمولاً له صورة، و کل خطاب یكون مشموله للمكلف من باب ضیق الخناق و بحسب الصورة فقط لا یكون منجزاً أو معذراً».

مقام پنجم: حجیت قطع مختص قاطع است

همانطور که گفته شده قطع حجّت است (ولو از باب احتمال)، اما باید توجه شود این قطع تنها نسبت به یک نفر حجّت است که همان قاطع می‌باشد. یعنی قطع زید فقط برای زید حجّت است.

در نظر مشهور اگر برای زید قطعی پیدا شود ممکن است متعلّق به تکلیف فعلی باشد که قطع موجب تنجّز آن تکلیف می‌شود مانند قطع به وجوب حجّ که منجّز آن وجوب است؛ و ممکن است قطع متعلّق به چیزی مرتبط با تکلیف فعلی باشد. به عنوان مثال اگر ثقه‌ای به زید بگوید حجّ بر تو واجب است، این خبر ثقه نیز حجّت است زیرا زید به حجّیت خیر نسبت به خودش قطع دارد؛ با توجه به دو مورد فوق، قطع حجّیت بدون واسطه دارد و خبر ثقه حجّیت با واسطه دارد. به عبارت دیگر وزان حجّیت برای قطع وزان شوری برای نمک است، پس هرچند آب هم شور است اما شوری بدون واسطه برای نمک است. وزان حجّیت برای خبر ثقه نیز وزان شوری برای آب است. اما در نظر مختار، حجّیت قطع نیز از باب احتمال صد درصد بودن است. پس اگر زید قطع به نفس تکلیف فعلی داشته باشد، همان احتمال صد درصد وی منجّز تکلیف فعلی است؛ و اگر زید قطع به حجّیت خبر ثقه داشته و ثقه‌ای به وی بگوید حجّ بر تو واجب است، در این صورت نیز احتمال تکلیف فعلی منجّز است (و خبر ثقه منجّز تکلیف نیست). البته قطع هم بازدارنده از حجّت بر خلاف بوده و مانع حجّت بر خلاف خواهد بود.

به هر حال، احتمال یا قطع فقط برای قاطع یا محتمل حجّت است، و برای اشخاص دیگر حجّت نیست. گاهی به اشتباه گفته می‌شود قطع یک شخص برای دیگران حجّت است. به عنوان مثال در علم رجال گفته شده مرحوم کلینی تعداد زیادی روایت از سهل بن زیاد نقل نموده است، پس معلوم می‌شود ایشان قاطع یا مطمئن به وثاقت سهل بن زیاد بوده است؛ اما با فرض قبول این بیان، تنها ثابت می‌شود ایشان قطع به وثاقت سهل داشته است، و این قطع فقط برای ایشان حجّت است. مثال دیگر اینکه اگر ثقه‌ای بگوید «این آب نجس است»، و یا «این آب طاهر است» قول وی برای زید حجّت است؛ اما اگر ثقه بگوید «من نمی‌گویم این آب نجس یا طاهر است، اما قطع به نجاست آن دارم»، قول وی برای زید حجّت نیست. مثال دیگر اینکه اگر مجتهدی بگوید فتوا نمی‌دهم اما اعتقاد من این است که این عمل واجب نیست، این قولش برای مقلّد حجّت نیست.